

صلى الله عليه وسلم

تائیدیه اعضای هیات داوران حاضر در جلسه دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد
 اعضای هیات داوران نسخه نهایی پایان نامه خاتم / آقای دکتر سیدمرتضی در تحت عنوان
 سبب های انسان شناسی فلسفی - سبب های درجه بندی را به این طریق
 را از نظر فرم و محتوا، بررسی نموده و پذیرش آن را برای تکمیل درجه کارشناسی ارشد پیشنهاد
 می کنند .

اعضای هیات داوران	نام و نام خانوادگی	رتبه علمی	امضاء
۱- استاد راهنما	مصطفی یزدی	استاد	
۲- استاد مشاور	علیرضا شاد	استاد	
۳- استاد ناظر	اکبر اشرفی	استاد	
۴- استاد ناظر	ابوالفضل شکوری	استادیار	
۵- نماینده تحصیلات تکمیلی	ابوالفضل شکوری	استادیار	

آیین نامه چاپ پایان نامه (رساله) های دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس

نظر به اینکه چاپ و انتشار پایان نامه (رساله) های تحصیلی دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس، مبنی بخشی از فعالیتهای علمی - پژوهشی دانشگاه است بنابراین به منظور آگاهی و رعایت حقوق دانشگاه، دانش آموختگان این دانشگاه نسبت به رعایت موارد ذیل متعهد می شوند:

ماده ۱: در صورت اقدام به چاپ پایان نامه (رساله) ی خود، مراتب را قبلاً به طور کتبی به «دفتر نشر آثار علمی» دانشگاه اطلاع دهد.

ماده ۲: در صفحه سوم کتاب (پس از برگ شناسنامه) عبارت ذیل را چاپ کند:

«کتاب حاضر، حاصل پایان نامه کارشناسی ارشد/ رساله دکتری نگارنده در رشته علوم سیاسی است که در سال ۱۳۹۱ در دانشکده علوم سیاسی

دانشگاه تربیت مدرس به راهنمایی سرکار خانم اجناب آقای دکتر مصطفی برسنی، مشاوره سرکار خانم اجناب آقای دکتر حسن قارری و مشاوره سرکار خانم اجناب آقای دکتر از آن دفاع شده است.»

ماده ۳: به منظور جبران بخشی از هزینه های انتشارات دانشگاه، تعداد یک درصد شمارگان کتاب (در هر نوبت چاپ) را به «دفتر نشر آثار علمی» دانشگاه اهدا کند. دانشگاه می تواند مازاد نیاز خود را به نفع مرکز نشر در معرض فروش قرار دهد.

ماده ۴: در صورت عدم رعایت ماده ۳، ۵۰٪ پهای شمارگان چاپ شده را به عنوان خسارت به دانشگاه تربیت مدرس، تأدیه کند.

ماده ۵: دانشجو تعهد و قبول می کند در صورت خودداری از پرداخت بهای خسارت، دانشگاه می تواند خسارت مذکور را از طریق مراجع قضایی مطالبه و وصول کند؛ به علاوه به دانشگاه حق می دهد به منظور استیفای حقوق خود، از طریق دادگاه، معادل وجه مذکور در ماده ۴ را از محل توقیف کتابهای عرضه شده نگارنده برای فروش، تامین نماید.

ماده ۶: اینجانب با علم و سویزید دانشجوی رشته علوم سیاسی مقطع کارشناسی ارشد تعهد فوق و ضمانت اجرایی آن را قبول کرده، به آن ملتزم می شوم.

نام و نام خانوادگی: فاطمه موسیوید

تاریخ و امضا: ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲



دانشگاه تربیت مدرس
دانشکده علوم انسانی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
رشته علوم سیاسی گرایش اندیشه سیاسی

مبنای انسان شناسی فلسفی - سیاسی در جمهور
افلاطون

فاطمه موسیوند

استاد راهنما

دکتر مصطفی یونسی

استاد مشاور

دکتر حاتم قادری

خرداد ۱۳۹۱

تقدیم به کیارشم

**تقدیم به روح پاک. بزرگ و آسمانی کیارش عزیزم
پرنده کوچکم که همیشه چشم بر آسمان داشت و با پرواز زود هنگامش
شوق پرواز را در من برانگیخت و آسمانی بودن را به خاطرم آورد.
پرستوی کوچک و نازنینم که با هجرت نابهنگام و غریبانه اش زندگی
را به ویرانه ای مبدل ساخت.
کیارش دلبندم که با زندگی کوتاه. اما باارزش و پر از مهر و عطوفتش
معنا و مفهوم عشق ورزیدن و دوست داشتن را به من آموخت و وجود
نازنین و گرامی اش. شعله ای فروزان و تابناک بر تاریکی های زندگی
و راهم تا همیشه خواهد بود.
یاد و خاطره پاک و عزیزش تا همیشه گرامی و جاودانه....**

تشکر و قدردانی

با کمال سپاس و تشکر از لطف و عنایت استاد راهنمای گرامی ام جناب آقای دکتر یونسی که در این مدت با کمال صبر و حوصله و لطف و محبت راهنمایی رساله این جانب را به عهده گرفتند، که بدون همکاری و راهنمایی های همه جانبه ایشان، تهیه و تنظیم این رساله هرگز به سامان نمی رسید. تا همیشه خود را وامدار و مرهون محبتها و زحمات ایشان می دانم.

با قدردانی فراوان از استاد مشاور محترم جناب آقای دکتر قادری که با مساعدت، مشاوره این رساله را با بردباری قبول فرمودند.

از اساتید محترم داور جناب آقای دکتر شکوری و جناب آقای دکتر اشرفی که زحمت داوری این رساله را قبول فرمودند، صمیمانه تشکر می کنم.

از همه این عزیزان سپاسگزارم.

چکیده

انسان بودن تنها یک واقعه نیست، بلکه یک تکلیف است، و تنها یک تعین خاص از وجود نیست، بلکه تعین بخشیدن به خویش است. انسان شناسی هم در پی فهم انسان، از آن جهت که انسان است، می باشد و هم به دنبال پابرجا ماندن اخلاقی حیات و زندگی انسان در واقعیتی بین انسانی که هدف کامل فلسفه از آن ناشی می شود. برای متمایز ساختن انسان از سایر موجودات باید ماهیت و چیستی او را از لحاظ فلسفی معین کنیم. از دوره باستان تا کنون دو محدوده غیر انسانی برای این تفاوت و تمایز وجود داشته است و انسان را با این دو حد مورد سنجش قرار می داده اند: خدا و حیوان. از دوران پیش از سقراط متفکران و فلاسفه بسیاری نفس آدمی را از زوایای گوناگون مورد بحث و بررسی و پژوهشهای بسیاری قرار داده و هریک تعاریف و تفاسیر مختلفی از آن به عنوان جزئی جدایی ناپذیر از حیات و وجود آدمی ارائه داده اند. اما نفس شناسی در نزد افلاطون به گونه ای دیگر مطرح می شود. وی در نفس شناسی تحت تأثیر مستقیم مکتب ارفه ای و فیثاغوریان است.

افلاطون در مکالمه ها و همپرسه های فایدون، جمهور، فایدروس و تیمائوس بحث نفس شناسی خویش را مطرح می نماید و در حالی که در همپرسه فایدون به بساطت نفس معتقد است، در دیگر گفتگوهای خود و از جمله در مکالمه جمهور که مبنای رساله حاضر می باشد، آن را مرکب و دارای سه جزء عقلانی، ارادی و شهوانی می داند. وی چگونگی ارتباط اجزاء و عناصر مختلف نفس را با یکدیگر از طریق دو تمثیل "ارابه نفس" و "هیولای نفس" تشریح و توصیف می نماید. او پس از توصیف هر یک از ویژگیهای این سه جزء و اعتقاد به فناپذیری و جاودانگی نفس، با توجه به چگونگی ارتباط و تعامل میان اجزاء نفس، به تقسیم بندی انسانها و طبقات جامعه پرداخته و با حکم به اینکه اجزاء نفس و بخشهای جامعه متناظر هستند، براین اساس، سه نوع فرد یا طبقه را در "پولیس" مشخص می نماید و می گوید که اجزاء نفس انسان از لحاظ تعداد و کیفیت همان اجزائی

است که دولت شهر را تشکیل می دهد و شامل سه طبقه؛ حکمرانان یا زمامداران، سپاهیان یا پاسداران و پیشه وران و بازرگانان می شود.

از نظر افلاطون هنگامی که اجزاء متفاوت نفس انسان هر یک کارکرد و وظیفه خاص خود را انجام دهند، از دخالت در کار و امور یکدیگر بپرهیزند و برتری و سیادت جزء عقلانی را بپذیرند، "نفس عادل" می شود. به همین ترتیب، زمانی که طبقات جامعه یا "پولیس" هر کدام به انجام وظیفه خویش پرداخته و در امور و مسائل یکدیگر مداخله نمایند و از رهبری و راهنمایی زمامداران خردمند برخوردار باشند، دولت شهر هم، صاحب عدالت خواهد شد. بنابراین معنای عدالت افلاطونی فقط در پرتو اجزاء نفس و اجتماع قابل درک است. پس بدین ترتیب، عدالت افلاطونی این است که چه اجزاء و افراد جامعه و چه اجزاء و عناصر نفس بنابر استعدادهای خاص خود در سازگاری و هماهنگی کامل با یکدیگر عمل نمایند و از دخالت در امور و وظایف همدیگر پرهیز کنند. پس شرط اصلی پیدایش عدالت تعامل و اتفاق نظر اجزاء نفس و "پولیس" است در اینکه کدام جزء نقش هدایت و رهبری را بر عهده بگیرد.

واژگان کلیدی: افلاطون، نفس، انسان، اخلاق، عدالت، جمهور

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل اول: مقدمه و کلیات
۲	فصل اول: مقدمه و کلیات
۲	۱-۱- مقدمه
۴	۱-۲- طرح مسأله
۶	۱-۳- بررسی ادبیات موضوع
۶	۱-۳-۱- یاسپرس
۷	۱-۳-۲- بورمان
۸	۱-۳-۳- گمپرتس
۹	۱-۳-۴- هریسون بارت
۹	۱-۳-۵- گاتری
۱۰	۱-۳-۶- کاپلستون
۱۱	۱-۴- سؤال اصلی
۱۱	۱-۵- فرضیه
۱۱	۱-۶- روش انجام پژوهش
۱۲	۱-۷- چارچوب نظری رساله: تاریخ مفهومی / conceptual history
۱۳	۱-۸- واژگان کلیدی
۱۳	۱-۸-۱- نفس
۱۳	۱-۸-۲- انسان
۱۴	۱-۸-۳- اخلاق

- ۱-۸-۴- عدالت ۱۴
- ۱-۹- ضرورت پژوهش ۱۵
- ۱-۱۰- جنبه جدید بودن و نوآوری ۱۵
- ۱-۱۱- ساماندهی پژوهش ۱۶

فصل دوم: بررسی تاریخی بر سه اصطلاح نَفَس، نَفْس و عقل در پیش از افلاطون

- فصل دوم: واژه شناسی در زبان یونان باستان ۱۹
- ۱-۲- پسوخی / soul: نَفَس / روان ۲۰
- ۲-۲- پنیوما / spirit: هوا / نَفَس / روح ۳۷
- ۲-۳- نوس / reason: عقل / ذهن / جان ۳۹

فصل سوم: منظر افلاطون به نَفَس براساس محاورات فایدون و فایدروس

- فصل سوم: همپرسه های فایدون و فایدروس ۴۹
- ۱-۳- فایدون / phaedo ۴۹
- ۱-۱-۳- منظر افلاطون به نفس انسان ۴۹
- ۳-۱-۲- بسیط یا مُرکّب بودن نفس؟ ۵۷
- ۲-۳- فایدروس / phaedrus ۶۴
- ۱-۲-۳- منظر افلاطون به نفس انسان ۶۴
- ۲-۲-۳- بسیط یا مُرکّب بودن نفس؟ ۷۱

فصل چهارم: نفس در مکالمه جمهور افلاطون

- فصل چهارم: نفس و اجزاء متشکله آن ۷۷
- ۱-۴- نَفَس به مثابه انسان ۷۷
- ۲-۴- مُرکّب بودن نفس ۸۰

- ۸۲ ۱-۲-۴- تفاسیر در باب اجزاءِ نفسِ مُرکّب
- ۸۲ ۱-۱-۲-۴- نوسان میان دو یا سه جزئی بودن نفس
- ۸۴ ۲-۱-۲-۴- سه جزئی بودن نفس
- ۸۵ ۳-۱-۲-۴- البته به نظر برخی جزء سوم تعریف ناپذیر است
- ۸۶ ۴-۱-۲-۴- همکاری دو جزء در برابر جزء سوم
- ۸۶ ۵-۱-۲-۴- دو جزئی بودن نفس با جزئی کمکی
- ۸۷ ۶-۱-۲-۴- سه صورتِ نفس
- ۸۸ ۲-۲-۴- دعاوی افلاطون در باب مُرکّب بودن نفس
- ۸۸ ۱-۲-۲-۴- عدم تعلق تمامی اعمال به یک جزء نفس
- ۸۸ ۲-۲-۲-۴- اصل منطقی امتناعِ تناقض
- ۸۹ ۳-۲-۲-۴- انجام افعال متضاد در زمان واحد از سوی نفس
- ۹۰ ۴-۲-۲-۴- سه جزئی بودن نفس، مشتق از وضعیت پولیس است
- ۹۰ ۳-۴- صبغه اخلاقی نفس: نفسِ اخلاقی
- ۹۶ ۴-۴- نفسِ عادل
- ۹۷ ۱-۴-۴- عدالت در نفس
- ۱۰۰ ۲-۴-۴- قیاس نفس و پولیس

نتیجه گیری

۱۱۱ نتیجه

فهرست منابع و مراجع

۱۱۵ الف) منابع فارسی

۱۱۹ (ب) منابع انگلیسی

۱۲۰ چکیده انگلیسی

فصل اول

مقدمه و کلیات

فصل اول

مقدمه و کلیات

۱-۱- مقدمه

زمانی بر انسان فلسفی در یونان باستان پدیدار شد که با توجه و دقت عمیق، به کنکاش و بررسی حیات خویش و جهان اطرافش پرداخت و به این نتیجه رسید که با دیگر موجودات زنده تفاوت و تمایزی اساسی و بنیادین دارد و به این ترتیب به تفکر و فلسفیدن در ارتباط با این ویژگی خویش دست زد. این شناخت و توجه به تفاوت انسان با موجودات دیگر، و ارزش اندیشیدن در این باره باعث شد انسان یونانی به این نتیجه برسد که با تفکر و تأمل می توان ذات و نفس آدمی را به عالیترین مدارج انسانی و الوهی ارتقا داد. پیدایش و گسترش عنوان انسان شناسی سبب شد که آدمی "خود"، را بیش از هر چیز مورد توجه و مطالعه قرار داده و مرکز تمامی موجودات عالم تصور نماید، و ماهیت آدمی را از دیدگاه فلسفه های گوناگون درباره انسان - از جهت انسان بودن - مورد دقت و بررسی قرار دهد. در این رابطه، هر یک از این آرای فلسفی جنبه های خاصی از انسان بودن مانند نفس، ذهن، غریزه، حیات، موجودیت و غیره را برجسته ساخته و به آن توجه نموده اند.

با مطالعه عادات و افکار مردم یونان باستان می توان به قدیمی ترین عقاید بشر در ارتباط با نفس، طبیعت انسانی و معمای مرگ پی برد. پایه و اساس این عقاید و افکار به زمانهای بسیار دور یونان باستان بازمی گردد. یونانیان باستان هرگز اعتقاد نداشتند که انسان بعد از زندگی کوتاه و چندروزه این دنیا، بطور کلی و ناگهانی نیست و نابود می شود و از نعمتها و مزایای هستی محروم

می‌گردد، همانگونه که در کهن‌ترین آثار به جامانده از تاریخ این نژاد کهن هم، چنین عقیده‌ای وجود نداشته است. عقیده دوکولانژ در این باره چنین است؛ "بشر را پیش از ظهور فلاسفه نیز عقیده بر آن بود که زندگانی کوتاه او را حیاتی دیگر در پی است و مرگ در حقیقت تحول و انتقالی بیش نیست" (دوکولانژ، ۱۳۴۱، ص ۱).

با گذشت بیش از دو هزار سال هنوز اندیشه‌های افلاطون از چنان پویایی و اثربخشی برخوردار است که از پرنفوذترین اندیشه‌های مورد علاقه و مطالعه متفکران است، به طوری که این امر ذهن هر متفکری را متوجه عظمت فکر و اندیشه افلاطون می‌کند. نفوذ اندیشه و تفکر افلاطون به اندازه‌ای است که الهام بخش بسیاری از مکاتب فلسفی متعدد بوده است. حوزه بسیار وسیع اندیشه و آراء افلاطون شامل مباحث فلسفی، فلسفه سیاسی، اخلاق، هستی‌شناختی، روانشناسی و ... می‌شود. اما آنچه بیش از همه دارای ارزش و اهمیت است، این است که به نظر غالب متفکران، افلاطون از سویی بنیانگذار مباحث فلسفی و از دیگر سوی نخستین فیلسوف و متفکر دنیای کلاسیک است که با نظر و روش مختص به خود به بررسی مسائل سیاسی پرداخته است. عنایت در این رابطه می‌گوید؛ "آراء افلاطون هنوز وجدان سیاسی غرب را به خود مشغول داشته است، به طوری که مسائلی که افلاطون مطرح کرده است هم اکنون به طور زنده و پویا در عرصه فلسفه سیاسی مطرح است و با مناقشه‌های بزرگ سیاسی در زمان ما ارتباط نزدیک دارد" (عنایت، ۱۳۷۷، ص ۷۲).

بدون تردید مکالمه جمهور غنی‌ترین اثر افلاطون محسوب می‌شود که الگوی مدینه فاضله خود را در آن مطرح می‌نماید. آنچه در این اثر توجه افلاطون را به خود جلب می‌کند و ذهن و فکر او را در برمی‌گیرد، "دولت" نیست بلکه "انسان" است، "دولت شهر یا پولیس" در معنا و مفهوم واقعی آن نیست بلکه جامعه و پولیس "عدالت پیشه و عدالت محور" است و منظور او دولت شهر عادلانه است که در آن انسان عادل - انسانی همچون سقراط - بدون بیم و هراس از محکوم شدن به مرگ یا زندان یا نفی بلد بتواند در آن جامعه زندگی و فعالیت کند.

در این فصل به بیان کلیات مطرح شده در باب پژوهش شامل: طرح مسأله، ادبیات موضوع، سؤال اصلی، فرضیه، روش و ضرورت پژوهش و همچنین به توضیح واژگان کلیدی (افلاطون، نفس، انسان، اخلاق، عدالت و جمهور) می پردازیم:

۱-۲- طرح مسأله

"پیدایش عنوانی به نام "انسان شناسی" حاصل توجه انسان به خویش است. طرح این اصطلاح نشان دهنده این نکته است که انسان خود را بیش از پیش مرکز تمامی موجودات (یعنی همانا آنچه "انسان مداری" / Anthropozentrismus نامیده می شود) می داند. این نکته برای فلسفه نیز بی حاصل نیست، زیرا به شکلی جدید و با تأکیدی بیش از پیش به این نکته اشاره دارد که این علم، دانش انسان متناهی درباره خویش است، و آنچه در این علم مطرح می شود، در قالب شناخت خود (به صورتی نظری) و تحقق بخشیدن خود (به صورتی عملی) در آدمی معنی پیدا می کند" (دیرکس، ۱۳۸۹، ص ۲).

"براساس انسان شناسی فلسفی، انسان بودن تنها یک واقعه نیست، بلکه یک تکلیف است و تنها یک تعین خاص از وجود نیست، بلکه تعین بخشیدن به خود است. اما انسان برای این تعین بخشیدن به خویش معیارها، ارزشها و هنجارهایی در اختیار ندارد که از پیش تعیین شده باشند، آنچه او در اختیار دارد، آفریده ها، انتخابها و تصمیمات خود اوست که سابقه پدید آمدنشان در سنتهای فکری فلسفی محفوظ است" (پیشین، ص ۹).

"انسان شناسی فلسفی، چیستی یا کیستی انسان را بررسی می کند. انسان شناسی فلسفی همان چیزی است که فلسفه های گوناگون (حتی اگر به صراحت مدعی تفکر در باب انسان شناسی نباشند) درباره انسان - از آن جهت که انسان است- می گویند. هر یک از این آرای فلسفی جنبه خاصی از انسان بودن را (مثلا ذهن، روح، حیوان ناطق / rationale animal، حیوان مدنی / zoon politikon، مفاهمه / kommunikation، حیات، غریزه، موجودیت / existens و غیره) برجسته

می سازد و این آراء براساس همین زوایای مختلف نگرش به انسان و نیز روشهای مختلف بررسی و محتواهایشان از یکدیگر متمایز می شوند" (دیرکس، ۱۳۸۹، ص ۴).

"در ارتباط با چنین تعبیری از انسان شاید کمتر مفهومی را بتوان در تاریخ اندیشه غرب سراغ گرفت که به اندازه "مفهوم خود" به انسان نزدیک و در عین حال از او دور باشد. "مفهوم خود"، به ویژه از دهه ۱۹۴۰ به بعد، بوده است که در روان شناسی و جامعه شناسی مبحث ضروری و مشروعی برای مطالعه علمی محسوب شده است. با این همه، این مفهوم از دیر باز مورد علاقه فیلسوفان و متکلمان و هنرمندان نیز بوده است. و حتی اگر بخواهیم بسیار دور برویم می توانیم بگوییم که نخستین خاستگاههای شکل گیری این مفهوم در اساطیر وجود دارد و تمامی تأویلات و تعبیرات بعدی از این مفهوم را باید با توجه به همین خاستگاه و نیاز انسان به چنین مفهومی برای انسان بودن فهمید" (سولومون، ۱۳۷۹، صص ۸-۷).

"زبان یونانی سه کلمه در اختیار نخستین متفکران این سرزمین قرار داد تا به وسیله آنها بر چیزی در وجود انسان نام گذارند که بعدها گویای شناخت مفهومی انسان از خودش می بود:

"پسوخته" *psyche*، "پنیوما" *pneuma* و "نوس" *nous*.

در نگاهی مقدماتی و واژه شناختی، "پسوخته" *psyche* در زبان یونانی به معنای "نَفَس" یا "دم" است. مترجمان عرب برای این اصطلاح غالباً از کلمه "نَفَس" استفاده کردند که به معنای "خود" است. در ترجمه های لاتینی از کلمه *anima* به عنوان معادل استفاده شد که به معنای "جان" است. و بالاخره در زبان انگلیسی معمولاً از کلمه *soul*، در جایی که بحث از معنای قدیم این مفهوم در کار باشد، استفاده می کنند.

"پنیوما" *pneuma* در زبان یونانی به معنای "هوا" یا "باد" است و فقط رواقیان از آن برای اشاره به چیزی متمایز از تن و در عین حال جا گرفته در آن استفاده می کنند. کلمات "روح" در عربی و "spiritus" در لاتین (دقیقاً به معنای "نَفَس" است) و *spirit* در انگلیسی تقریباً معادل آن قرار می گیرد. و البته این کلمات را می توان به جای "پسوخته" نیز به کار برد.

"نوس" nous به معنای "ذهن" یا "عقل" است و به آن قوه ای در انسان گفته می شود که اندیشیدن و ادراک کردن و احساس کردن به آن نسبت داده می شود. این کلمه در ترجمه های قدیم بیشتر به "عقل" (reason یا intellect) ترجمه می شد، اما از دکارت به بعد معمولاً به "ذهن" (mind) ترجمه می شود" (سولومون، ۱۳۷۹، ص ۱۰).

۱-۳- بررسی ادبیات موضوع

از میان متفکرین یونان کلاسیک افلاطون نیز به صورت مبسوط و گفتگویی در جاهای مختلف به نفس شناسی دست یازیده است، که البته این گفتارها همه در یک راستا و مشابه نیستند. بنابراین برحسب نوع اثر و ویژگی های صوری و محتوایی آن، بحث در باب نفس متفاوت است. که از این میان با توجه به رشته خود و گرایش اندیشه سیاسی غرب، محاوره جمهور را انتخاب می کنیم تا با توجه به اجماع کم و بیش در باب مقصد سیاسی آن مبنای انسان شناسی افلاطون در این اثر را بازشناسی کنیم. در میان آثار افلاطون شناسانی که بر این اثر متمرکز شده و شهرت دارند، خطوط ذیل در رابطه با مسأله مورد نظر ما (انسان شناسی فلسفی - سیاسی) قابل دسته بندی و طرح هستند:

۱-۳-۱- یاسپرس

یاسپرس مؤلف کتاب افلاطون، معتقد است؛ که افلاطون نفس آدمی را در محاوره جمهور مُرکب و دارای سه جزء عقلانی، ارادی و شهوانی می داند که اگر دو جزء اراده و شهوت از جزء عاقل و خردمند نفس پیروی کنند، نفس دارای اعتدال و همبستگی در اجزاء خود می شود و همچنین دولت شهر را نیز متشکل از سه طبقه یا گروه: فیلسوفان حکمران، سپاهیان یا پاسداران و توده کارکنندگان و غذاهندگان تصور می کند که در دولت شهر نیز اگر گروه سپاهیان و توده کارکنندگان از طبقه فیلسوفان حکمران اطاعت نمایند، دولت شهر یا جامعه هم، تعادل و انسجام خواهد داشت. همینطور در همپرسه فایدروس نفس را شامل دو جزء یا دو اسب با صفات و ویژگی های گوناگون که به ارابه بسته اند معرفی می نماید و به بسیط بودن نفس اعتقاد ندارد. یاسپرس می گوید، افلاطون برای

مرگ ناپذیری و جاودانگی نفس استدلالات و دلایلی می آورد از جمله اینکه هر چیزی که جنبشش از خودش باشد فناپذیر است و همینطور بهره مندی نفس از ایده زندگی. یاسپرس در اثر خود به جنبه اخلاقی نفس از نظر افلاطون اشاره ای نمی نماید. اما معتقد است که به نظر افلاطون نفس خود آدمی، ذات خردمند آدمی است (یاسپرس، ۱۳۵۷).

۱-۳-۲- بورمان

بورمان در اثر خویش افلاطون می گوید؛ افلاطون در همپرسه فایدون نفس را جوهری بسیط و تک بعدی و در حالی تصور می کند که به سوی موجود تغییرناپذیر و فناپذیر سرمدی در حرکت است و از دنیای جسمانی، مادیات و بدن فراتر می رود و قادر است که با امیال و خواسته های شهوانی و عواطفی که تن، او را به سوی آنها سوق می دهد، مخالفت نموده و در برابر آنها ایستادگی کند چون نفس برحسب ماهیت خود، دارای عقل است و بنابراین هرگز تسلیم عواطف و امیال نمی شود. اما در گفتگوی جمهور، درباره نفس در زندگی انسان و در حال پیوستگی با بدن بررسی و پژوهش می کند، و دو اظهار نظر مختلف او درباره نفس - نفس بسیط در فایدون و نفس مرکب در جمهور او همینطور فایدروس و تیمائوس] - ناشی از این دو شیوه مشاهده و طرز تفکر است. برخی از پژوهشگران مدعی اند که افلاطون در جمهور از اجزاء نفس سخن نمی گوید بلکه قائل به وجود نیروهای نفس می شود. اما در حقیقت فیلسوف ما در جمهور درباره جزء اول و جزء دوم و جزء سوم نفس و انواع نفس و انواع در نفس بحث می کند و به صراحت لفظ جزء را به کار می برد. منظور افلاطون از انواع نفس، اجزاء نفس است، نفس به دلیل پیوستگی با بدن دارای اجزاء است. بورمان می گوید اگر نفس دارای اجزاء است آیا همه اجزایش مرگ ناپذیر است؟ به مقداری از این پرسش پاسخ داده شده است: دو جزئی که از عقل و خرد فاصله دارند، اضافاتی هستند که به سبب پیوستن نفس با بدن به آن اضافه شده اند، بنابراین این دو جزء از نفس فناپذیرند. اما امکان دارد این اجزاء مرگ پذیر چنان به نفس متصل و چسبیده باشند که نفس پس از جدایی از بدن هم نتواند آنها را از خود دور کند. به